

Theoretical Model of the Flow of Social Institutions Relying on the Epistemic System of Allameh Misbah Yazdi

Mohammadreza Kodkhodaei*

Abstract

In recent decades, the flow studies of political and social institutions and personalities have become one of the research styles. These studies generally lack a theoretical framework and a documented and defensible method. The current research is trying to provide a theoretical framework and a method for the flow analysis of social institutions, inspired by Allameh Misbah-Yazdi's intellectual system in designing the foundations of Islamic thought. This idea is named as "layered analysis of epistemic bases". In the following article, the theoretical coordinates of this explanation idea and its methodological indicators have been adapted. The main coordinates of the theoretical framework include three layers of practical foundations, theoretical foundations and epistemological-methodological foundations. These main layers include sub-indexes, which are explained in detail and related to the main issue, i.e., flow studies of social institutions. The research is based on the qualitative content analysis method and is a type of descriptive-analytical research. The data collection method is document study.

Key words: Layered Analysis of Epistemological Foundations, Flow Analysis Method, Flow Analysis Theory, Misbah Yazdi.

* PhD in gender studies. The director of the family studies department of the Cognition Institute and the associate professor of the Al-Mustafa Al-Alamiya community, Qom, Iran.
mohammadkadhodae@yahoo.com

الگوی نظری جریان‌شناسی نهادهای اجتماعی با تکیه بر دستگاه معرفتی علامه مصباح یزدی

محمد رضا کدخدایی*

چکیده

در دهه‌های اخیر مطالعات جریان‌شناسانه نهادها و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی، به یکی از سبک‌های پژوهشی تبدیل شده است. این مطالعات عموماً در چارچوب نظری و روشی مدون و قابل‌دفاع خلأ دارند. پژوهش حاضر درصدد است با الهام از دستگاه فکری علامه مصباح‌یزدی در طراحی مبانی اندیشه اسلامی، چارچوب نظری و روشی را برای بررسی‌های جریان‌شناسانه نهادهای اجتماعی ارائه دهد. این ایده با عنوان «تحلیل لایه‌ای مبانی معرفتی» نام‌گذاری شده است. در نوشتار پیش‌رو مختصات نظری این ایده تبیین و شاخص‌های روشی آن تطبیق شده است. مختصات اصلی چارچوب نظری شامل سه لایه مبانی عملی، مبانی نظری و مبانی معرفت‌شناختی-روش‌شناختی است. این لایه‌های اصلی دربردارنده شاخص‌های فرعی است که به تفصیل توصیف و ارتباط آن با مسئله اصلی یعنی مطالعات جریان‌شناسانه نهادهای اجتماعی تبیین می‌شود. پژوهش به روش تحلیل محتوای کیفی و از سنخ پژوهش‌های توصیفی-تحلیلی است. روش گردآوری داده‌ها مطالعه اسنادی است. واژگان کلیدی: تحلیل لایه‌ای مبانی معرفتی، روش جریان‌شناسی، نظریه جریان‌شناسی، مصباح‌یزدی.

* دکتری مطالعات جنسیت. مدیر گروه مطالعات خانواده موسسه شناخت و استاد همکار جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.
mohammadkadhodaee@yahoo.com

۱. مقدمه و بیان مسئله

ارائه «الگوی نظری و روشی جریان‌شناسی»، برای «جریان‌شناسی نهادهای اجتماعی» با تکیه به «دستگاه معرفتی علامه مصباح یزدی» مسئله اصلی این پژوهش است. وجه مسئله بودن این پژوهش ناظر بر هر سه متغیر یادشده قابل توضیح است: یک) طراحی «الگوهای نظری و روشی» برای سبک‌های مختلف پژوهش و به‌طور خاص، جریان‌شناسی از اهمیت راهبردی برخوردار است؛ دو) جریان‌شناسی «نهادهای اجتماعی»، به‌لحاظ اهمیت و تنوع و پیچیدگی نهادهای اجتماعی، در علوم اجتماعی و فلسفه علوم اجتماعی مهم و چالشی است؛ سه، دستگاه معرفتی علامه مصباح یزدی به‌لحاظ مبانی خاص جامعه‌شناختی ایشان، از نظر برخی منتقدان فاقد توانایی پردازش الگوهای فهم و تبیین پیچیدگی‌های اجتماع و پدیده‌های اجتماعی از جمله نهادهای اجتماعی است. هر سه مطلب وجوه مسئله بودن این پژوهش را شکل می‌دهد و در بخش‌هایی تحت همین عنوان به‌طور تفصیلی تری بیان خواهد شد.

این پژوهش درصدد است با الهام از دستگاه فکری علامه مصباح یزدی در طراحی مبانی اندیشه اسلامی، چارچوب نظری و روشی برای بررسی جریان‌شناختی نهادهای اجتماعی ارائه دهد. این ایده با عنوان «تحلیل لایه‌ای مبانی معرفتی» نام‌گذاری شده است. پژوهش به روش تحلیل محتوا و از سنخ پژوهش‌های توصیفی - تحلیلی است و روش گردآوری داده‌ها مطالعه اسنادی است. تحلیل محتوا متناسب با نوع مسئله با فرایندهای مختلفی قابل اجراست. پژوهشگر در این روش درصدد است با واکاوی مفاهیم، اصطلاحات، گزاره‌ها، الگوها یا نظریه‌های یک منبع یا متن خاص و فهم یا پردازش ارتباط بین این سازه‌ها، استلزامات یا نتایج یا الگوهای نهان در آن را کشف کند یا به پردازش الگوهای جدید بپردازد. انسجام نظری، تعمیم‌پذیری، قابلیت اعتبار و تصدیق‌پذیری شاخص‌های اصلی ارزیابی در این‌گونه پژوهش‌هاست (استراووس و کوربین، ۱۳۸۵، ص ۲۵۶؛ کدخدایی، ۱۴۰۰، ص ۷۵-۸۰).

برای این منظور پس از اشاره به مفهوم مختار از جریان‌شناسی، چارچوب نظری علامه مصباح یزدی در طراحی مبانی اندیشه اسلامی واکاوی و به توضیح مختصات ایده «تحلیل لایه‌ای مبانی معرفتی» پرداخته می‌شود. در گام بعدی، دیدگاه‌های ایشان در موضوع «نهاد اجتماعی» واکاوی و نهادهای اجتماعی از نظر وجودشناختی و معناشناختی تحلیل و بررسی می‌شود. سرانجام مفاهیم لازم برای پیوند سه متغیر جریان‌شناسی، نهادهای اجتماعی و ایده علامه مصباح یزدی آشکار می‌شود. در بخش پایانی مقاله نهایتاً به تبیین الگوی نظری جریان‌شناسی نهادهای اجتماعی براساس ایده علامه مصباح یزدی پرداخته می‌شود.

۲. پیشینه

ارائه الگوی نظری جریان‌شناسی براساس دستگاه فکری علامه مصباح‌یزدی فاقد پیشینه است. باوجوداین، برخی پژوهشگران درصدد ارائه الگوهای نظری و روشی برای جریان‌شناسی برآمده‌اند: خرمشاد (۱۳۹۲) در «جریان‌شناسی سیاسی به مثابه روش»، خسروپناه (بی‌تا) در «جریان‌شناسی و بایسته‌های مفهومی و روشی»، طالقانی (۱۳۸۲) در «ترمینولوژی جریان‌شناسی فرهنگی»، غمامی (بی‌تا) در «روش‌شناسی جریان‌شناسی»، ناظمی اردکانی (۱۳۹۲) در «طراحی مدل جریان‌شناسی فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران» و گنجی (۱۳۹۵) در «روش و نیازمندی‌های جریان‌شناسی». افزون‌براین، بسیاری دیگر از پژوهشگران به مناسبت موضوع پژوهش خود در حوزه جریان‌شناسی سعی در تعریف و صورت‌بندی «جریان‌شناسی» برآمده‌اند (ابراهیم‌پور، ۱۳۹۹، ص ۴۹-۷۲).

با قطع نظر از نقاط قوت و ضعف این الگوها، نگارنده بر این ادعاست که اولاً، پردازش الگوهای نظری و روشی برای «جریان‌شناسی» از چشم‌اندازهای مختلف و به‌وسیله صاحب‌نظران از نحله‌های فکری متفاوت و حتی متهافت، زمینه شکل‌گیری تضارب آراء و متعاقباً تولد و نضج الگوهای نظری و روشی صواب خواهد بود؛ بنابراین وجود پیشینه پژوهش دراین موضوع مانع ضرورت پژوهش‌های جدید نیست؛ ثانیاً، اتکا چنین الگوهای نظری و روشی به اندیشه و قالب فکری بزرگان فلسفی و دینی مثل علامه مصباح‌یزدی، صحت و انسجام با مبانی معرفتی دینی را تضمین و ضریب نفوذ آن را در جامعه علمی بالا می‌برد و سرانجام، زمینه‌ساز شکل‌گیری ادبیات نظری و روشی منقح و قابل‌اتکا و اعتماد خواهد بود.

۳. جریان‌شناسی

در سه دهه اخیر «جریان‌شناسی» به یکی از سبک‌های پژوهشی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی در ایران تبدیل شده است. این پژوهش‌ها تعداد پرشمار و حوزه وسیعی از موضوعات را دربرگرفته است. بیشتر موضوعاتی که موضوع جریان‌شناسی قرار می‌گیرند مربوط به زیست‌جهان اجتماعی است. مباحثی که عموماً با پدیده‌های اجتماعی و مفاهیم اعتباری مابعدالاجتماع سروکار دارد؛ مثل جریان‌شناسی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی.^۱

۱. زیست‌جهان علمی و فکری مثل جریان‌شناسی مفهوم، اصطلاح، تفکر، مکتب، نظریه، اثر علمی یا هنری و زیست‌جهان عینی و فیزیکی مثل جریان‌شناسی اشخاص و امکان نیز دیگر موضوعاتی هستند که متعلق پژوهش‌های جریان‌شناختی قرار گرفته‌اند؛ برای نمونه، توران، «جریان‌شناسی راویان روایات خلقت نوری اهل بیت (علیهم‌السلام) در دو مدرسه کوفه و قم»، ۶۷-۱۰۰.

تعاریف پرشماری از «مفهوم»^۱ در حال تکامل یا «اصطلاح»^۲ غیر منقح «جریان‌شناسی» ارائه شده است (ابراهیم‌پور، ۱۳۹۹، ص ۴۹-۷۲). این پژوهش «جریان‌شناسی» را چنین توصیف می‌کند: یک رویکردی پژوهشی که در صدد شناخت پدیده‌های اجتماعی در بستری تاریخی و تحولی است؛ دو شناخت موضوع یا متعلق جریان‌شناسی عمدتاً از طریق فهم هویت ارتباطی آن با سنخ‌های مختلف عوامل مؤثر بر تحول پدیده اجتماعی یاد شده است؛^۳ سه فهم و تمییز، تفسیر و تبیین، پیش‌بینی و کنترل؛ مهم‌ترین فواید و اغراض متصور از «جریان‌شناسی» است؛ چهار نگاه تاریخی و انتقادی در مطالعات جریان‌شناسی پررنگ است.

آنچه نفوذ و جذابیت این سبک پژوهشی را در علوم اجتماعی افزایش داده است، رویکرد «تاریخی» و «انتقادی» جریان‌شناسی است. در علوم اجتماعی عمدتاً با «مفاهیم اعتباری مابعدالاجتماع در مقام عمل» سروکار داریم. این مفاهیم در رابطه با غایت عقلایی ناظر بر زیست اجتماعی، جعل و فهم و مبنای عمل قرار گرفته، ارزیابی و داوری شده و متناسب با تحول و تکامل زیست اجتماعی متحول می‌شوند. «تاریخ‌مندی» و «تحولی‌بودن» یک موضوع، غالباً با مشروعیت‌زدایی و قدسیت‌زدایی از پدیده «در حال شدن» همراه است.^۴

رویکرد جریان‌شناسی در پژوهش‌های علوم اجتماعی و به‌ویژه علوم سیاسی را می‌توان با رویکردهای «تحلیل‌گفتمان» در پارادایم انتقادی و «پدیدارشناسی» در پارادایم تفسیری مقایسه نمود. موضوعات اجتماعی و عمدتاً سیاسی که با رویکرد جریان‌شناسی بررسی شده‌اند، عموماً نظریه‌ها و تکنیک‌های روشی «تحلیل‌گفتمان» و «تبارشناسی» و «دیرینه‌شناسی» با محوریت اندیشه‌های میشل فوکو را تداعی می‌کند (گنجی، ۱۳۹۵، ص ۱۲۰؛ غمامی، بی‌تا، ص ۱۱-۳۳؛ طالقانی، ۱۳۸۲، ص ۱۰-۵۹؛ ابراهیم‌پور، ۱۳۹۹، ص ۳۴).

معطوف‌بودن به قدرت در کنار تاریخ‌مندی، سیالیت و انتقادی‌بودن، مؤلفه‌های اصلی این سبک از تحلیل‌گفتمان است. بازنمایی قدرت در اندیشه فوکو، روش تحلیل‌گفتمان و روش‌های پیرامون آن را برای بررسی موضوعات مرتبط با سیاست مهیا می‌کند. قرائت‌های هوسرل از پدیدارشناسی نیز فی‌الجمله با دو اصل اساسی سروکار دارد: نخست‌آنکه، پدیده (در اینجا اجتماعی) دارای حقیقتی است که کشف این حقیقت از طریق بازگشت به اجزاء و مؤلفه‌های آن

1. Conceptual definition

2. Terminological definition

۳. علت‌های غایی، فاعلی، مادی و صوری یا آنچه به‌منزله این علت‌هاست در پدیده‌های مادی و اعتباری قابل‌لحاظ است.

۴. از نظر معرفت‌دینی این استلزام عرفی و عامیانه، قابل‌نقد است.

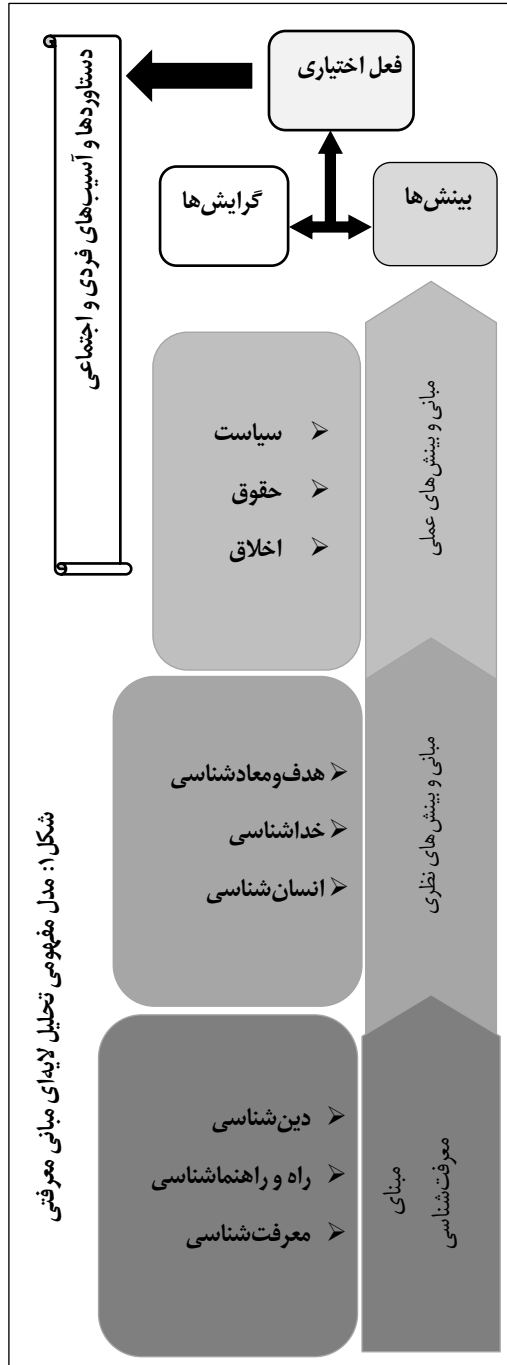
ضرورت دارد و دوم، تفهم (به معنای وبری) از این حقیقت، ضرورت روش پدیدارشناسی است (هوسرل، ۱۳۸۶ و پیکلز، ۱۴۰۰).

با قطع نظر از واکاوی «جریان‌شناسی» از منظر معناشناختی و هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و روش‌شناختی و همچنین، با چشم‌پوشی از عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی ناظر بر جذابیت و نفوذ مطالعات جریان‌شناختی، نگاه «آسیب‌شناسانه» جریان‌شناسی به موضوعات اجتماعی برای «علوم انسانی اسلامی» مهم ارزیابی می‌شود. از طرف دیگر، مبانی معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی رویکردهای تحلیل‌گفتمان و پدیدارشناسی موردنقد جدی دستگاه اندیشه‌ورزی متفکران اسلامی و علامه مصباح‌یزدی است. براساس این، پرورش «الگوی نظری و روشی» برای بررسی آسیب‌شناسانه موضوعات و پدیده‌های اجتماعی و انسانی، متناسب با مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی اندیشمندان اسلامی ضروری به نظر می‌رسد.

۴. مختصات ایده «تحلیل لایه‌ای مبانی معرفتی»

دستگاه معرفتی «مبانی اندیشه اسلامی» به‌عنوان یک نظام هماهنگ فکری از سوی آیت‌الله مصباح طراح و ارائه شده است. این دستگاه، انتقال منظومه‌وار سلسله معلوماتی را عهده‌دار است که برای رفع آسیب‌های جامعه اسلامی و سرپرستی و تدبیر امور لازم است. هدف از این طرح، ارائه معیاری است که براساس آن رفتار و اقوال حق و باطل از یکدیگر بازشناسی شود (مصباح‌یزدی، بی‌تا، ص ۱۹-۲۱). علامه مصباح‌یزدی در بیانی اجمالی منطق کلی حاکم بر این منظومه معرفتی را توضیح می‌دهند:

وقتی آسیب‌های جامعه را بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که نهایتاً یا به جنبه دانستن و شناخت بر می‌شود و یا به جنبه خواستن و اراده. تجربه تاریخی از صدر اسلام تاکنون نشان می‌دهد که ریشه مشکلات اینهاست و کار انبیا، که تعلیم و تزکیه است، تأمین و تصحیح شناخت‌ها و تزکیه است. مبانی معرفتی تحت عنوان «مبانی اندیشه اسلامی» بخش شناختش را تأمین می‌کند. با تأمین این بخش برخی شروط لازم برای تربیت و تزکیه نیز محقق می‌شود. نهایتاً آسیب‌ها نیز با توجه به این دو جنبه فهم و تبیین و رفع می‌شوند (مصباح‌یزدی، بی‌تا، ص ۲۰ و ۵۸).



نظام «مبانی اندیشه اسلامی» در دیدگاه علامه مصباح، دستگاهی معرفتی است که فهم و تبیین و تحلیل و آسیب‌شناسی از کنشگری انسان در عرصه فردی و اجتماعی را ممکن می‌کند. شکل (۱) نمایی کلی از لایه‌ها و مبانی مختلف مؤثر بر کنشگری انسان در عرصه فردی و اجتماعی را نشان می‌دهد.

زیست فردی و اجتماعی انسان تحت سیطره فعل اختیاری اوست. فعل اختیاری انسان نیز متأثر از بینش‌ها و گرایش‌هاست. تأثیر متقابل این ساحت‌ها بر یکدیگر در علم النفس فلسفی و دینی و تجربی پیگیری می‌شود و به اجمال، قابل اثبات است. «شناخت»‌ها و «خواست»‌ها تأثیر مستقیم بر «کنشگری اختیاری» انسان داشته و زیست فردی و اجتماعی او را رقم می‌زنند. عمده آسیب‌های متوجه بر زیست فردی و اجتماعی بشر نیز نهایتاً به فعل اختیاری انسان و ساحت‌های تأثیرگذار بر آن و مبادی مؤثر بر آنها مرتبط است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۵۵؛ ۱۳۹۲، ص ۳۳؛ ۱۳۸۰، ص ۱۵؛ ۱۳۹۴، ص ۴۰).

علامه مصباح‌یزدی، تبیین سه لایه‌ای از بنیادی‌ترین عوامل اصلی مشکلات فرد و جامعه بشری را در حوزه «اندیشه» مطرح می‌کند. بینش‌های عملی و بینش‌های نظری و آموزه‌های معرفت‌شناسی، سه حوزه اصلی و مرتبط در حوزه «اندیشه» است. مبانی عملی و مبانی نظری و مبانی معرفت‌شناختی نیز سه لایه اصلی از مبانی مرتبط با یکدیگر و در عین حال تأثیرگذار بر بینش‌های عملی و نظری و معرفت‌شناختی تلقی می‌شوند. این سه لایه اگرچه رابطه منطقی و طولی دارند، ولی مباحث آن از یک سنخ نیستند (مصباح‌یزدی، بی تا، ص ۲۱-۲۴).

بینش‌های عملی لایه رو بنایی و مربوط به مقام تدبیر و عمل و نزدیک‌ترین لایه به کنشگری فردی و اجتماعی بشر است. علوم دستوری حوزه اصلی این بینش‌هاست. سنخ مباحث مطرح در بینش‌های عملی، عموماً به مبانی عملی و جنبه‌های ارزشی و دستوری منتهی می‌شود که مقدمه اصلی کنش اختیاری انسان است. اخلاق و حقوق و سیاست، نمونه‌ای از شاخص‌ترین عرصه‌های مؤثر بر علوم اجتماعی است که بینش‌های عملی را صورت‌بندی می‌کند.

بینش‌های نظری بیان‌کننده هست‌ها و نیست‌هاست و علوم توصیفی حوزه اصلی این بینش‌هاست. بینش‌های نظری ارتباط تنگاتنگی با بینش‌های عملی داشته و زیربنای اصلی آنهاست. خداشناسی، انسان‌شناسی، هدف و معادشناسی، مبنایی‌ترین مباحث نظری در مبانی اندیشه اسلامی است. آموزه‌های معرفت‌شناسی نیز به‌طور خاص، «شناخت» را موضوع قرار می‌دهد. شیوه ارتباط بینش‌ها و مبانی نظری و عملی در «معرفت‌شناسی» تبیین می‌شود (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱ الف، ص ۳۲ و ۲۳۴).^۱

۱. ایده «ضرورت بالقیاس» و ایده «اعتبارات مابعدالاجتماع» دو رکن اصلی دستگاه اندیشه علامه مصباح‌یزدی در تبیین وجه ارتباط معارف عملی با معارف نظری و امتداد اجتماعی آن است. اگرچه علامه مصباح در اعتبار معرفتی قضایای ارزشی به‌ویژه در ارزش‌های اخلاق، اختلافی بنیادین با استاد خود علامه طباطبایی داشتند، با وجود این، در معارف عملی ناظر بر علوم اجتماعی مثل حقوق، به‌طور گسترده از دستگاه اعتبارات اجتماعی علامه طباطبایی بهره‌برداری نمودند. نکته‌ای که علامه مصباح‌یزدی در آثار مختلف بزرگوارانه بدان تصریح دارند (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱ ص ۱۳۰). از نظر علامه مصباح‌یزدی مفاهیم ارزشی در اخلاق و حقوق از جهات مختلف با یکدیگر تفاوت دارند. گزارش تفاوت‌های مفاهیم ارزشی در حقوق و اخلاق، عمدتاً نشانگر تأثیر‌پذیری ایشان از دستگاه اعتبارات علامه طباطبایی در توضیح علوم اجتماعی مثل حقوق است. برخی از این تفاوت‌ها به قرار ذیل است: ۱. کیفیت اعتبار مفاهیم حقوقی: از نظر علامه مصباح مفاهیم حقوقی مثل حق حقوقی، براساس ترسیمی است که علامه طباطبایی از مفاهیم اعتباری اجتماعی ارائه می‌دهند، ضمن استعاره از امور حقیقی اعتبار می‌شود؛ ۲. از حیث کاربرد: به‌عنوان مثال، مفهوم حق و تکلیف هم در اخلاق و هم در حقوق کاربرد دارد. کاربردهای حق در حقوق، «به‌هیچ‌وجه مابه‌ازاء و به تعبیر دیگر برابر عینی خارجی ندارد». حق بدین معنا، امری اعتباری است که در ارتباط با افعال اختیاری انسان وضع می‌شود. حق در این کاربرد اگرچه ممکن است یا شایسته است با واقعیت ارتباط داشته باشد و ناظر بر آن وضع شود، لکن در مفهوم حق حقوقی، ارتباط یا عدم ارتباط با واقعیت لحاظ نشده است. دوری بودن مفاهیم حقوقی ویژگی دیگری است که ریشه در اعتباری بودن این مفهوم دارد (همان، ص ۱۲۸). این شیوه کاربرد از مفاهیم حقوقی مثل حق، مخصوص علوم اعتباری و ارزشی مثل حقوق و سیاست است؛ به خلاف حق اخلاقی که حتماً باید با واقعیت تکوینی ارتباط داشته باشد؛ ۳. کاربرد حقیقی حق در علوم اجتماعی و کاربرد مجازی حق در عرصه‌های غیراجتماعی: مفاهیمی مثل حق

حقوقی که براساس دستگاه اعتباریاتی اجتماعی ساخته می‌شود، استعمال حقیقی در عرصه علوم اعتباری اجتماعی دارد. متعاقباً همین مفاهیم که استعمال حقیقی در مورد جامعه انسانی دارد در مورد خدا و فرشتگان و... هم به شیوه مجازی استعمال می‌شود (همان، ص ۱۱۳)؛ ۴. وابستگی مفاهیم حقوقی به تقنین و اعتبار قانون‌گذار: مفاهیم حقوقی مثل حق یا قاعده حقوقی براساس قانون و با اراده قانون‌گذار برای اشخاص وضع می‌شوند. اگر حق یا قاعده‌ای توسط قانون‌گذار وضع یا شناسایی نشود، حق حقوقی یا قانونی ایجاد نمی‌شود. از این رو، حق و تکلیف حقوقی، امری وابسته به وضع و اعتبار است. به خلاف مفاهیم ارزشی اخلاقی که وابسته به جعل نیست؛ ۵. غایت مفاهیم حقوقی: وضع یا شناسایی مفاهیم حقوقی مثل حق و تکلیف حقوقی، توسط قانون‌گذار انجام می‌گیرد و فعلی اختیاری است. این رفتار اختیاری مانند هر فعل اختیاری اهدافی دارد که در حکم علل غایی حق قابل توصیف‌اند. «تنظیم رفتار انسان در اجتماع»، عنوانی عام برای غایت حق و تکلیف حقوقی است. نظم، عدالت، قدرت، رفا، امنیت، همزیستی مسالمت‌آمیز، نمونه‌ای از مصادیق اهداف وضع و شناسایی حق و تکلیف حقوقی است. همه این غایات از سنخ معقولات ثانی فلسفی و به‌خودی‌خود فاقد حیثیت ماهوی و تکوینی است. به خلاف هدف اخلاق که استکمال نفس است و به‌خودی‌خود دارای حیثیت تکوینی و از این رو برهان‌پذیر؛ ۶. هویت اجتماعی حقوق: مفاهیم حقوقی مثل حق و تکلیف و قاعده حقوقی از مفاهیم اعتباری است که بعد از تشکیل اجتماع و حکومت، وضع و شناسایی می‌شود؛ تلازم حق شخص با تکالیف غیر نیز در طرف اجتماع محقق می‌شود؛ غایت حق هم ناظر بر تنظیم رفتار انسان در جامعه است؛ بنابراین حق و تکلیف، از این سه جنبه، دارای هویتی اجتماعی است. این دیدگاه علامه مصباح نیز متأثر از دستگاه اعتباریاتی علامه طباطبایی است؛ ۷. فهم عقلی ضرورت نظام حقوقی: یکی از تفاوت‌های نظام حقوقی و نظام اخلاقی آن است که ضرورت وجود یک نظام حقوقی برای روابط اجتماعی را عقل بشر درک می‌کند. نظام اجتماع بدون نظام حقوقی امکان‌پذیر نیست؛ درحالی‌که وجود نظام اخلاقی برای ایجاد نظام اجتماعی ضروری نیست، ضمن اینکه وجود نظام اخلاقی واحد برای همه افراد جامعه نیز وقوعاً امری نزدیک به محال است (مصباح یزدی، اخلاق اجتماعی در اسلام: درس‌های اخلاق ماه مبارک رمضان ۱۴۴۰، جلسه دهم).

در مورد اعتبار معرفتی قضایای ارزشی و به‌طورخاص، مفاهیم اخلاقی و حقوقی از نظر علامه طباطبایی و علامه مصباح یزدی، وجه اختلاف و اشتراکی وجود دارد. توضیح آنکه، معارف عملی معرفت‌هایی هستند که با مفاهیم و گزاره‌های ارزشی سروکار دارند که مهم‌ترین آنها شامل اخلاق و حقوق و سیاست است. دست‌کم چهار نظریه اصلی در مورد اعتبار معرفتی قضایای ارزشی وجود دارد: نظریه اول: برخی مکاتب پوزیتیویستی که گزاره‌های ارزشی را بی‌معنا و از نظر علمی فاقد ارزش و اعتبار علمی قلمداد می‌کنند؛ نظریه دوم، دسته‌ای دیگر اصول اخلاق و حقوق را از بدیهیات عقل عملی قلمداد می‌کنند و مانند بدیهیات عقل نظری، برخاسته از فطرت عقل و بی‌نیاز از دلیل و برهان می‌باشد و ملاک صدق و کذب آنها موافقت با وجدان انسان‌هاست؛ نظریه سوم، دسته‌ای دیگر که علامه طباطبایی نیز در این دسته قرار می‌گیرد، قضایای ارزشی اعم از اخلاقی و حقوقی را از قبیل اعتباریاتی اجتماعی دانسته‌اند که مبتنی بر غایات انسانی و برخاسته از نیازهای مردم و احساسات درونی آنها می‌باشد و با تغییر آنها تحول می‌پذیرد، از این رو، آنها را از حوزه مباحث برهانی که مبتنی بر مبادی یقینی و دائمی و ضروری است، خارج دانسته‌اند. براساس این، ملاکی که برای صدق و کذب این قضایا می‌توان در نظر گرفت، عبارت است از ارضاء همان نیازها و رغبت‌ها متناسب با غایاتی که موجب اعتبار آنها شده است؛ نظریه چهارم، نهایتاً تبیینی که علامه مصباح ارائه می‌دهند، بازگشت گزاره‌های ارزشی اخلاقی به غایات اخلاقی است. غایات اخلاقی دارای دو حیثیت هستند: یکی مطلوبیت آنها برای انسان، به گونه‌ای که موجب صرف‌نظر کردن از خواست‌های پست‌تر می‌شود و از این نظر شبیه اعتباریاتی اجتماعی علامه طباطبایی حیثیتی است روانی و تابع شناخت و مبادی علمی و ادراکی. دیگری حیثیت تکوینی آنها که کاملاً عینی و مستقل از میل و رغبت و تشخیص و شناخت افراد است. هرگاه فعل را در ارتباط با هدف مطلوب، از جهت مطلوبیتش در نظر بگیریم، مفهوم «ارزش» از آن انتزاع می‌شود، و هرگاه آن را از نظر رابطه وجودی با نتیجه مترتب بر آن لحاظ کنیم، مفهوم «وجوب» یا «شایستگی» یا «بایستگی» از آن گرفته می‌شود، که در لسان فلسفی از آن به «ضرورت بالقیاس» تعبیر می‌شود.

با این توضیح، هر دو دستگاه معرفتی علامه طباطبایی و علامه مصباح یزدی در اینکه مطلوبیت ارزشی مبتنی بر حیثیت روانی و ادراکی که در نسبت بین غایت و ایجاد گرایش و خواست انسان است مشترک هستند، وجه تفاوت آن است که علامه مصباح یزدی، غایات اخلاقی را دارای حیثیتی تکوینی (استکمال نفس) نیز قلمداد می‌کند که کاملاً عینی و مستقل از میل و رغبت و ادراک هستند و لذا گزاره‌های اخلاقی برهان‌پذیر خواهند بود. لکن گزاره‌های حقوقی چه؟ آیا غایات موجود در حقوق نیز حیثیتی تکوینی دارند؟ علامه مصباح یزدی به شکل قضیه شرطیه می‌فرماید: رفتارهای متعلق به حقوق هم «می‌تواند» در زیر چتر اخلاق قرار بگیرد، به شرط اینکه به انگیزه اخلاقی انجام پذیرد. حال جای این سؤال است که اگر گزاره حقوقی با انگیزه اخلاقی انجام نشود از «حقوقی بودن» خارج می‌شود؟ یا اعتبار ندارد؟ آیا غایت حقوق مانند غایت اخلاق حیثیت تکوینی دارد؟ فارغ از اینکه شایسته است غایت حقوق نهایتاً با غایت اخلاق

هر دو دسته بینش‌ها و مبانی عملی و نظری بر لایه بنیادی‌تر «معرفت‌شناسی» مبتنی است. مبانی معرفت‌شناختی عهده‌دار تبیین موضوعات اساسی در مورد بینش‌های عملی و نظری است. موضوعاتی مثل معیار اعتبار گزاره‌ها در معارف عملی و نظری، منابع معتبر و نامعتبر معرفت، روش مناسب برای دستیابی به معارف عملی و نظری و شیوه ارتباط معارف و مبانی نظری و عملی. منطق حاکم بر لایه‌های سه‌گانه یادشده نسبت به بینش‌های زیرمجموعه هرکدام از این سه لایه معرفتی نیز بدین بیان قابل توضیح است. فعل اختیاری انسان خروجی اصلی تدابیری است که اساساً باید براساس خرد و اندیشه استوار باشد. براساس میزان تطبیق افعال اختیاری انسان با معیار اندیشه و خرد، آسیب‌شناسی و راهبرد رفع آسیب‌ها نیز قابل فهم و تبیین است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۴، ص ۴۰).

سیاست به معنای «تدبیر امور» و تدبیر یعنی برنامه‌ریزی براساس خرد و اندیشه. سیاست در اصطلاح علوم سیاسی ناظر بر تدبیر و برنامه‌ریزی و سرپرستی امور جامعه است. قانون، گزاره‌های الزام‌آوری است که کم و کیف «حق» و «تکلیف» انسان‌ها را در تدبیر امور و سیاست مشخص می‌کند. قانون، به مثابه شاخص و ضابطه و قیدوبند سیاست و قانون‌مداری ضابطه‌ای برای مشروعیت‌بخشی به تدبیر امور و سیاست‌ورزی است. برخی سیاست‌ورزان حق نادیده گرفتن قانون یا اجرا و تفسیر گزینشی آن را برای خود قائل‌اند و آن را سیاستی خردمندانه تصویر می‌کنند. بسیاری دیگر از دانشمندان سیاست که با توجیه حفظ مصالح، رویه یادشده را منطبق با قواعد سیاست می‌دانند، در مقابل، چه بسیار دانشمندان قانون که این رویکرد را ناموجه و چنین حقی را نامعتبر تلقی می‌کنند.

اخلاق، گزاره‌هایی است که شایستگی و بایستگی و الزام گزاره‌های ناظر بر رفتار اختیاری انسان در آن طرح و بحث می‌شود. اخلاق، قیدوبند قانون و ارزش‌های اخلاقی مثل عدالت، معیار تقدس و بایستگی قانون تلقی می‌شود. در دستگاه قانون، اتفاق می‌افتد که از ناشایستگی و ناعادلانه بودن رفتاری بحث می‌شود و در همان حال با این توجیه که رفتار مزبور قانونی است نه اخلاقی، از مرتکب رفتار ناشایست سلب مسئولیت می‌شود یا رفتار یادشده را حق قانونی شخص دانسته و

همسو باشد، اگر چنین نباشد، گزاره‌های حقوقی فاقد اعتبار هستند؟ پاسخ هر سه سؤال در مباحث فلسفه حقوق براساس مبانی علامه‌مصباح‌یزدی منفی است. از این جهت، نیز علامه‌مصباح‌یزدی در مباحث فلسفه حقوق به دیدگاه‌های علامه‌طباطبایی نزدیک می‌شوند (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱ الف، ج ۱، ص ۲۴۳؛ مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱ ص ۸۸ و ۱۲۸؛ مصباح‌یزدی، ۱۳۹۲، ص ۳۱-۳۲. همچنین، رجوع کنید به: مصباح‌یزدی، مجتبی (۱۴۰۱)، نشست علمی «تفاوت معرفت‌شناختی گزاره‌های اخلاقی و حقوقی و تفاوت الزام حقوقی و اخلاقی از دیدگاه علامه‌مصباح‌یزدی»، فروردین و اردیبهشت.

حمایت قانون از آن را لازم می‌دانند. بسیاری از دانشمندان حقوق این رویه را همسو با قواعد حقوق دانسته و در مقابل، دانشمندان اخلاق که آن را ناموجه و چنین حقی را نامعتبر تفسیر می‌کنند.

معیار سنجش صحت و سقم گزاره‌های سیاست و قانون و اخلاق چیست؟ منشأ و ملاک مشروعیت حق در اخلاق و قانون و سیاست چیست؟ نسبت سیاست و قانون و اخلاق چیست؟ چرا این عرصه‌ها از یکدیگر تفکیک شده‌اند؟ میل دستگاه قانون به فاصله گرفتن از اخلاق و میل دستگاه سیاست به فاصله گرفتن از قانون، با چه معیاری ارزیابی و داوری شود؟ اینها نمونه‌ای از ده‌ها سؤالی است که آسیب‌های عرصه سیاست و قانون و اخلاق را نشانه رفته است.

اخلاق و حقوق و سیاست، دانش‌هایی عملی و ارزشی هستند. اخلاق متناسب با زندگی مطلوب نهایی، حقوق متناسب با زندگی مطلوب اجتماعی، و سیاست متناسب با اهداف حکومت به تنظیم و تدبیر رفتارهای انسان می‌پردازند. رفتارهایی که موضوع اخلاق قرار می‌گیرند شامل رفتارهای انسان با خود، خدا، دیگر انسان‌ها و دیگر مخلوقات است. در این میان، حقوق بر تنظیم رفتارهای انسان در اجتماع (دیگر انسان‌ها) متمرکز می‌شود. سیاست نیز شکلی خاص از روابط اجتماعی (روابط حاکمیت و شهروندان) را موضوع اصلی خویش قرار می‌دهد.

هرکدام از این سه دانش، مدعی هدایت انسان به گستره‌ای از ارزش‌های سعادت‌بخش‌اند و هرکدام سطحی از زندگی مطلوب را وعده می‌دهند. اخلاق دلالت‌گر مطلوب نهایی انسان است. حقوق با اهدافی مثل نظم و عدالت و ارزش‌هایی مثل احقاق حق‌های منصفانه برای افراد جامعه، پا به عرصه اجتماع می‌گذارد. سیاست خود را کارگزار اجرای قانون و پشتیبان آن معرفی می‌کند و از همین مسیر نیز، ضرورت و حقانیت خود را اثبات می‌کند.

حقوق، چارچوب و ابزار اعمال حاکمیت در جامعه است و سیاست متولی و ضامن اجرای حقوق است و اخلاق با پایه‌ریزی راه و رسم سعادت به مثابه چارچوبی است که اهداف اجتماعی حقوق باید در قالب آن تعریف شود. این سه دانش به منظور هم‌افزایی برای نیل به مطلوب تدوین شده است و تفکیک حوزه‌های حکومتی و اجتماعی نهایتاً رسیدن به مطلوب نهایی انسان را هدف می‌گیرد.

گزاره‌های سه دانش عملی و دستوری یادشده بر بینش‌های نظری دیگری استوارند. دستیابی به پاسخ‌های منطقی در مسائل مربوط به حوزه‌های علوم دستوری و ارزشی درگرو شناخت مطلوب و «هدف» نهایی است که انسان با رفتار اختیاری خود بدان دست می‌یابد. هدفی که براساس مبانی اسلامی مقتضی شناخت ظرفیت‌های دنیا و آخرت است (هدف و معادشناسی). شناخت ابعاد وجودی انسان و ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل او برای رسیدن به هدف نهایی ضرورت دارد؛

«انسان‌شناسی» متکفل این نوع شناخت است. با شناخت ابعاد وجودی انسان، به مبدأ خلقت انسان رهنمون می‌شویم. شناخت رابطه و نسبت انسان با مبدأ خلقتش، تأثیر چشم‌گیری در شناخت ظرفیت‌های کمال و سعادت انسان ایفاء می‌کند. این حوزه از شناخت با عنوان «خداشناسی» پیگیری می‌شود.

ارزیابی آراء و عقاید و داوری در مورد گزاره‌های هرکدام از بینش‌ها و دانش‌ها و مبانی عملی و نظری، خود نیازمند معیارهای معتبر و منطقی است. «معرفت‌شناسی» عهده‌دار اثبات معیارهای اعتبار و شیوه ارزیابی گزاره‌های معرفتی در دانش‌های نظری و عملی است. با تکیه بر دستاوردهای معرفت‌شناسی، وزن و اعتبار راه و روش‌های مدعی وصول به معرفت نیز مشخص می‌شود و دین نیز به مثابه یک منبع معتبر بلکه معتبرترین منبع معرفت خودنمایی می‌کند.

با این توضیح، مهم‌ترین بینش‌ها و دانش‌ها و مبانی عملی مرتبط با سعادت بشر (سیاست و حقوق و اخلاق) بر مبنایی‌ترین بینش‌ها و دانش‌ها و مبانی نظری مرتبط با مهم‌ترین ابعاد هستی (خداشناسی و انسان‌شناسی و هدف‌شناسی) بنا می‌شود و ارزش و اعتبار علمی آن با معیارهای معتبر شناخت (معرفت‌شناسی) پشتیبانی می‌شود. بدین ترتیب، نظام‌واره اندیشه‌های بنیادین اسلامی، با رویکردی عقلی به مهم‌ترین مبادی تصوری و تصدیقی این دانش‌ها پرداخته، زیرساخت‌های دفاع عقلانی از برنامه هدایت و سعادت انسان را مهیا می‌کند.

۵. نهادهای اجتماعی

«نهاد اجتماعی» یکی از مفاهیم پرکاربرد در علوم انسانی است که به وسیله دانشمندان علوم اجتماعی و به ویژه جامعه‌شناسی، تعریف اصطلاحی و پردازش نظری شده است. نهاد، ساختار، سازمان، خرده‌نظام، نظام اجتماع و جامعه، شاخص‌ترین کلیدواژگان علوم اجتماعی که به عنوان انواع یا مصادیق نهاد اجتماعی تلقی می‌شوند. با وجود استفاده گسترده از اصطلاح نهاد و تطبیق آن با موضوعات مختلف، تعاریف متکثر و ناهمگون و گاه پیچیده‌ای برای این اصطلاح ارائه و گاه این واژگان به جای یکدیگر استفاده می‌شود (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱ ج، ص ۳۴۱-۳۵۵). به دلیل اینکه نهاد اجتماعی متغیر اصلی پژوهش است، ناگزیر به ارائه صورت‌بندی منسجمی از این سازه هستیم.

لوپز و اسکات درصدد سنخ‌شناسی نهاد اجتماعی و کاربردهای مختلف آن بوده و صورت‌بندی منسجمی از آن ارائه کرده‌اند.^۱ ارل‌بی نیز با رجوع به شیوه و منطق انتزاع و وضع این مفاهیم و با ذکر مثال‌هایی، بیانی ساده و راهگشا ارائه می‌دهد که می‌تواند مبنای تبیین این مفاهیم باشد (بی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۷-۱۲۹). در ادامه، با توجه به بیان ارل‌بی و ضمن تطبیق بر نهاد خانواده این مفاهیم را توضیح داده و سرانجام با توجه به صورت‌بندی لوپز و اسکات، کاربست مناسب را برای پژوهش حاضر گزینش می‌کنیم.

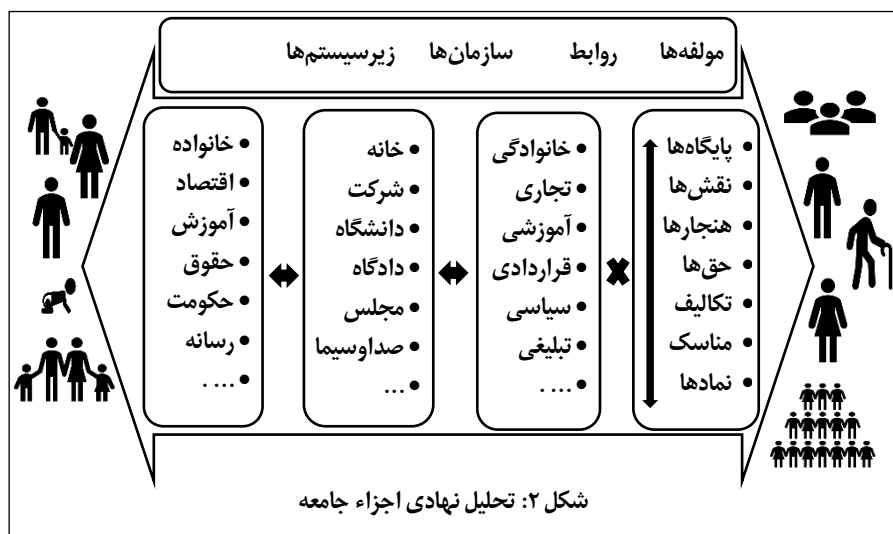
بین جامعه با اجتماع یا گروه‌های اجتماعی فرقی نظری لحاظ می‌شود. جامعه و اجتماع، اگرچه ارتباطی نزدیک دارند، ولی به‌واسطه «نهادهای اجتماعی» متمایز می‌شوند. اجتماعات بشری برای رفع برخی نیازهای طبیعی شکل می‌گیرد و مضمحل می‌شود. رفتارهای اجتماعی مثل جفت‌گیری و رابطه نسی و سببی به‌وسیله برخی مفاهیم اعتباری مثل ازدواج و خانواده به الگوی پذیرفته‌شده و ساختاریافته اجتماعی تبدیل می‌شود؛ یعنی به‌وسیله اجتماع پذیرفته، مشروع، عادی، موردانتظار و حتی ضروری تلقی می‌شود (بی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۳). این مفاهیم اعتباری یا نهادهای بشری در صورتی که به الگوی پذیرفته‌شده آن جامعه تبدیل شود و ساختار اجتماعی بر اساس آن شکل بگیرد و در اصطلاح، نهادینه شود، مفهوم «نهاد» را به خود می‌گیرد (بی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۷-۱۲۹).

حفظ و تداوم اجتماع و کارکردهای آن و پوشش مستمر و باثبات نیازهای مختلف فردی و اجتماعی، ضرورت اصلی شکل‌گیری نهادهای اجتماعی است. به‌دلیل ویژگی‌های افراد و اجتماعات بشری و محدودیت امکانات، اجتماع و گروه‌های اجتماعی همواره در معرض نزاع و استهلاک و اضمحلال هستند. از این‌رو، انسان‌ها در تعامل با یکدیگر مفاهیمی را اعتبار و انتزاع یا تأسیس می‌کنند تا ثبات و امنیت و کارکرد روابط را تضمین نماید. وجه تأسیس نهادهای اجتماعی عموماً ناظر بر رفع نیازهای افراد اجتماع و اجتماع است (بی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱؛ مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۳۴۷؛ ۱۳۹۲، ص ۴۹ و ۱۸۱).

جامعه براساس الگوی پیچیده و درهم‌تنیده و متعامل از نیازها و تعاملات بین افراد و گروه‌ها شکل می‌گیرد که به‌وسیله سنخ‌های مختلفی از «نهاد»های اجتماعی، ساختار یا الگو یافته‌اند.

۱. باوجود اهمیت مفهوم ساختار اجتماعی، جامعه‌شناسان درباره تعریف آن اتفاق نظر ندارند و مباحث حول آن دچار اغتشاش‌اند. حوزه لوپز و جان اسکات بر این باورند که تجزیه و تحلیل چارچوب‌های مفهومی حاوی درک‌های گوناگون از ساختار اجتماعی می‌تواند در راستای پرتو افکندن بر این مفهوم و دادن شکل تازه‌ای به مباحث، یاریگر باشد. به نظر آنها برداشت‌های رقیب از ساختار اجتماعی ناشی از تفاوت در توجه به ابعاد گوناگون سازمان اجتماعی است. لوپز و اسکات اعتقاد دارند در مباحث مربوط به «ساختار نهادی»، «ساختار رابطه‌ای» تلقی افراد مختلف از مارکس و دورکیم گرفته تا پارسونز و زیمل و تا گیدنز، فوکو و بوردیو، را به‌نحوی سودمند با هم ترکیب کرد و به درکی غنی‌تر و نیرومندتر از ساختار و نهاد اجتماعی رسید (لوپز و اسکات، ۱۳۹۱).

مؤلفه‌های نهادی، نهادهای رابطه‌ای، نهادهای جسمیت‌یافته (سازمان‌ها)، نهادهای کلان یا زیرسیستم‌ها و نهایتاً کل جامعه، انواع مختلف نهادهای اجتماعی هستند (همان، ص ۱۰۹ و ۱۱۳ و ۱۱۵). شکل ۲ مدل ساده‌سازی شده شکل‌گیری جامعه را براساس اجزای نهادی جامعه به تصویر می‌کشد.



به‌عنوان مثال، هسته اصلی «ازدواج» همان جفت‌گیری مشترک بین انسان و حیوان است که به‌لحاظ برخی اعتبارات انسانی و اقتضانات خاص اجتماعات بشری، به نهاد اجتماعی ارتقاء می‌یابد. ازدواج، «قرارداد» صریح یا ضمنی است که براساس آن نیازهای فردی جنسی و عاطفی و همچنین، نیاز جامعه به توالد و تناسل و تقسیم‌کار را پوشش می‌دهد؛ ضمن اینکه تضمین‌کننده ثبات و امنیت روابط نیز هست. این قرارداد در صورتی که به «الگوی باثبات» و «پذیرفته‌شده» و «مشروع» و «عادی» و «مورد انتظار» یا «ضروری» روابط خاص بین زن و مرد تبدیل شود، «نهاد اجتماعی» خواهد بود (ببی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۲).

«عناصر یا مؤلفه‌های نهادی» مهم‌ترین عوامل نهادینه‌شدن نهادهای اجتماعی و خود نیز سنخ دیگری از نهادهای اجتماعی هستند. پایگاه‌ها، نقش‌ها، هنجارها، حق‌ها، مسئولیت‌ها، نمادها، مناسک، زمانی که به‌صورت اجتماعی الگو یافته و مبنای تعامل افراد جامعه باشند، سنخ دیگری، از انواع نهادهای اجتماعی تلقی می‌شوند. نهادهای اجتماعی مثل ازدواج و خانواده به‌وسیله این

عناصر نهادینه می‌شوند. این نهادها در شمار عناصر اولیه شکل‌دهنده روابط و تعاملات افراد جامعه هستند (ببی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵-۱۱۹).

روابط موجود بین افراد جامعه به وسیله عناصر اولیه یا مؤلفه‌های نهادی، معنای اجتماعی یافته و سامان می‌یابد. روابط ممکن است ناظر بر اهداف مختلف اجتماعی تفکیک و طبقه‌بندی شوند. روابط زوجیت، سنخ‌های مختلف روابط خانوادگی، روابط بستگانی، روابط همسایگی، روابط شغلی و... سنخ‌های مختلف روابط است. این روابط در صورتی که با مؤلفه‌های نهادی پشتیبانی شود و به صورت اجتماعی نهادینه شود، شکل نهادی یافته و «روابط نهادی» نام می‌گیرد.

مجموعه‌ای همگن از مؤلفه‌ها و روابط نهادی با توجه به هدفی خاص، «نهادهای کلان اجتماعی» را شکل می‌دهند. این نهادهای کلان به لحاظ اینکه دربرگیرنده مجموعه‌ای از اجزای به هم مرتبط و در راستای هدف و کارکرد مشترک اجتماعی هستند با عنوان «نظامات یا خرده‌نظام‌های اجتماعی» نیز شناسایی می‌شوند. به عنوان مثال، مجموعه نهادهایی مثل ازدواج و طلاق، شوهری و همسری، مهریه و نفقه، والدگری و مراقبت‌گری، نان‌آوری و خانه‌داری، ذیل نهاد کلان‌تری به نام نظام خانواده هویت نهادی می‌یابد و به خانواده و روابط اعضای آن، معنا و مفهوم می‌دهد.

برخی جامعه‌شناسان از دیرباز خرده‌نظام‌های اصلی یا نهادهای کلان در زندگی اجتماعی را شامل پنج نهاد اصلی می‌دانند: خانواده، دین، حکومت، اقتصاد و آموزش. علامه مصباح‌یزدی نیز اعتقاد دارند نهادهای اصلی جامعه عبارت‌اند از: خانواده، اقتصاد، آموزش و پرورش، حقوق و حکومت.^۱ نظریه‌های مختلف کلاسیک و معاصر بر اصلی و فرعی بودن و معیار اصلی و فرعی بودن و شیوه ارتباط بین این نهادها اتفاق نظر ندارند.

اگر معیار اصلی و فرعی بودن خرده‌نظام‌های اجتماعی را میزان اهمیت و تأثیرگذاری آنها در روابط افراد و عناصر شکل‌دهنده اجتماع و الگوهای ارتباطی قلمداد کنیم، باید اذعان کرد که فرعی و اصلی بودن نهادهای کلان یا خرده‌نظام‌های اصلی جامعه، تابعی از متغیرهای مختلفی مانند متغیرهای تاریخی، زیست‌محیطی، فن‌آورانه و امثال آن است.^۲ با وجود این، همه نظریه‌ها عموماً بر تأثیر و تأثر متقابل نهادهای اصلی و فرعی و اجزای آنها به اجمال متفق‌اند.

۱. علامه مصباح‌یزدی دین را به عنوان یک فرهاد اجتماعی تعریف می‌کند. تعریف دین به مثابه حقیقتی عندالله (المدین عندالله الاسلام)، یا دین به مثابه یک دستگاه معرفتی که مشکل از مجموعه باورهای نظری و عملی (اعتقادات، اخلاقیات و احکام) است، یک فرهاد اجتماعی تلقی می‌شود. اعتقاد به فرهاد بودن دین منافاتی با حیثیت نهادی دین ندارد. براساس این، آن میزان از دین فرهاد که مورد پذیرش و عمل جامعه قرار گیرد و با پشتیبانی مؤلفه‌های نهادی به الگوی ساخت‌یافته رفتاری آنها تبدیل شود، دین نهادی نام خواهد گرفت.

۲. از این رو، ممکن است نهادهای اصلی و فرعی در اعصار و امصار مختلف متفاوت شوند. چه بسا رسانه در عصر اطلاعات و جوامع توسعه‌یافته براساس عصر اطلاعات، تأثیرگذارترین و متعاقباً اصلی‌ترین نهاد اجتماعی تلقی شود که دیگر نهادهای اجتماعی به طور گسترده از آن تأثیر می‌پذیرند.

مجموعه‌ای از این نهادهای کلان که قاعداً در تعامل با یکدیگر و در مسیر اهداف و کارکردهای مدنظر افراد عمل می‌کنند، جامعه را شکل می‌دهد. به‌دیگرسخن، هر جا اجتماعی از انسان‌ها وجود داشته باشد که در تعامل نسبتاً پایدار با یکدیگر باشند، سطحی از نظام‌مندی و نظام اجتماعی محقق شده است. با وجود این نهادهای مختلف اجتماع و نظام اجتماع شکلی ساختارمند خواهد یافت که بدان جامعه گویند.

نهادهای اجتماعی اعم از عناصر اولیه و نهادهای ارتباطی و نهادهای اصلی و فرعی و خرده نظام‌ها و کل نظام اجتماع این ظرفیت را دارند که به شکل‌های مختلفی با یکدیگر ترکیب شود و در اصطلاح، «ساختار» پیدا کنند. به‌عنوان مثال، الگوی ازدواج تک‌همسری، چندزنی، چندشوهری، همباشی، هم‌جنس‌گرا، کمونیسیم جنسی و... انواع مختلفی از روابط بین دو نفر است. آن دسته از الگوهایی که در یک جامعه پذیرفته شده و به الگوی ارتباطی تبدیل می‌شود در اصطلاح، «ساختار اجتماعی» ایجاد می‌کند.

تا اینجا مشخص شد که جامعه و نظام اجتماع و خرده‌نظام اجتماع و ساختار اجتماع محصول افرادی است که اولاً، با یکدیگر در «روابط متقابل» هستند و ثانیاً و ثالثاً و رابعاً و خامساً، این روابط الگویافته، پذیرفته شده، مورد انتظار و ضروری و معنادار است. روابط متقابل در حیوانات نیز وجود دارد؛ ولی وجه تفکیک جامعه انسانی اعتبارها و انتزاع‌ها و تأسیس‌هایی است که انسان‌ها در قالب عناصر اولیه نهادی (مثل نقش‌ها و حق و تکلیف) به روابط بین خود معنا، الگو، رسمیت و مفهوم اجتماعی می‌بخشند.

نهادهای و ساختارهای اجتماعی گاه با توجه به یک نهاد انضمامی و عینی یا به‌عبارتی جسمیت یافته، «سازمان» می‌یابند. سازمان اجتماعی نیز یک مفهوم اعتباری اجتماعی است که مجلی و مظهر نهادهای اجتماعی هستند (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۴۶). جامعه‌شناسان براساس این سازمان را نیز در شمار نهادهای جسمیت‌یافته برشمرده‌اند (ببی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵، مندراس، ۱۳۸۴، ص ۱۷۲؛ روسک و واران، ۱۳۶۹، ص ۱۴۶؛ مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۴۴).

به‌عنوان مثال، نهاد اصلی خانواده در خانه، اقتصاد در شرکت، آموزش و پرورش در دانشگاه، حقوق در دادگاه، سیاست در مجلس و رسانه در صداوسیما، همگی، سازمان‌ها یا نهادهای جسمیت‌یافته متناظر با نهادهای اصلی و کلان جامعه هستند. همچنان‌که روابط نهادی مثل روابط خانوادگی، روابط تجاری، روابط آموزشی، روابط حقوقی، روابط حکومتی و ارتباطات رسانه‌ای نیز نهادهای ارتباطی متناظر با نهادهای جسمیت‌یافته سازمانی و نهادهای کلان جامعه هستند.

با توجه به این مقدمه از حیث نظری می‌توان ساختار اجتماع را به چهار بخش نظری تفکیک کرد که همگی شکل خاصی از نهاد اجتماعی هستند: اول، عناصر و اجزای نهادی که به روابط و کنش‌های افراد، معنای اجتماعی می‌دهد؛ مانند پایگاه‌ها، نقش‌ها، هنجارها، حق‌ها و مسئولیت‌ها، مناسک و نمادها؛ دوم، روابط نهادی که ناظر بر تعاملات و شبکه‌های ارتباطی بین افراد به صورت اجتماعی الگو می‌یابد و به کمک عناصر نهادی، شکل نهادی به خود می‌گیرد؛ مانند رابطه زوجیت، روابط خانوادگی اعم از هسته‌ای و گسترده، روابط بستگانی. سوم، نهادهای جسمیت‌یافته یا سازمان‌های اجتماعی که به تعبیر علامه مصباح‌یزدی، مظهر و مجالای دیگر نهادهای اجتماعی بوده و مؤلفه‌های نهادی و نهادهای ارتباطی در آن تجسم عینی می‌یابد؛ چهارم، ساختارهای کلان نهادی یا خرده‌نظام‌های اجتماعی که برای هدف یا کارکردی خاص انتزاع می‌شود؛ مانند خانواده، اقتصاد، آموزش، حقوق، سیاست، رسانه و... وجه مشترک تمام انواع و مصادیق نهادهای اجتماعی، آن است که در شمار اعتباریات عقلایی مابعدالاجتماع در مقام عمل تلقی می‌شوند (شکل ۲).

۶. الگوی نظری جریان‌شناسی نهادهای اجتماعی

با یک توسعه مفهومی امکان تطبیق الگوی نظری حاکم بر صورت‌بندی «مبانی اندیشه اسلامی» برای همه نهادهای اجتماعی مهیا می‌شود. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، لایه‌های سه‌گانه معرفتی مبانی اندیشه اسلامی با تطبیق بر تولید و سرپرستی جامعه و به‌طور خاص، مسئله اصلی سیاست و نهاد حکومت و رهبری صورت‌بندی شده است. شیوه استدلال‌های علامه مصباح‌یزدی در تبیین این دستگاه معرفتی، به‌گونه‌ای است که توسعه و تعمیم استدلال به دیگر نهادهای اجتماعی نیز قابل تبیین است. تبیین این ادعا با تمرکز بر واژه سیاست در ضمن یک بسط مفهومی پی‌گرفته می‌شود.

سیاست به معنای «تدبیر امور» و تدبیر یعنی برنامه‌ریزی براساس خرد و اندیشه. سیاست امور اجتماع، امور خانواده و امور فردی، موضوع اصلی معارف عملی بین حکیمان مسلمان و یونان بوده است. «سیاسة العامه»، «سیاسة الخاصه»، «سیاسة خاصة الخاصه» یا سیاست مدن، سیاست منزل و تهذیب الاخلاق واژگانی است که به این معنا اشاره دارد (اخوان‌الصفاء، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۷۴؛ ابن مسکویه، ۱۴۳۷ق، ص ۴۵۸؛ خوارزمی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۲۸؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۰، ص ۲۴۲). قانون، گزاره‌های الزام‌آوری است که حق و تکلیف انسان‌ها را در تدبیر و رفتارهای متقابل مشخص می‌کند. اخلاق نیز پشتوانه همه عرصه‌های اجتماعی و خانوادگی و فردی است.

به همین ترتیب ابتداء لایه معارف عملی بر معارف نظری و سپس مبانی معرفت‌شناسی نیز قابل توضیح است.

نهادهای اجتماعی شکل‌های نهادینه‌شده و ساختاریافته‌ای هستند که به‌عنوان نهادهای انسان برای «تدبیر امور» و برای رسیدن به غایت‌های عقلایی اجتماعی جعل و مهندسی و استعمال می‌شوند. کم‌وکیف و صحت و آسیب این نهادهای اجتماعی سرانجام به لایه‌های سه‌گانه معرفتی و شاخص‌ترین معرفت‌های عملی و نظری بازگشت می‌کند.

مؤلفه‌های نهادی، نهادهای ارتباطی، نهادهای جسمیت‌یافته، خرده‌نظام‌ها، نظام اجتماع و جامعه همگی شکل‌های ساده یا پیچیده، انتزاعی‌تر یا انضمامی‌تر «نهاد اجتماعی» هستند. با قطع نظر از این اوصاف، همه اشکال «نهاد اجتماعی»، از نظر علامه مصباح‌یزدی در شمار معقولات ثانی فلسفی است. با وجود این، قیود و انضمامات مفهومی دیگری به شکل‌های اولیه و ساده نهادهای اجتماعی الصاق می‌شود که سنخ‌های پیچیده و ترکیبی معقولات ثانی را رقم می‌زند. علامه مصباح‌یزدی این‌گونه مفاهیم را به معقولات ثالث و رابع و... تعبیر می‌کنند (مصباح‌یزدی و فیاضی، ۱۳۹۵، ص ۲-۵۳).

در معقولات ثانی فلسفی نوعی اجزای تحلیلی (نه خارجی) وجود داد که از مفاهیم عینی خارجی انتزاع می‌شوند. مفاهیم انتزاعی گاه انتزاع اول هستند که مستقیماً از مفهوم عینی خارجی انتزاع می‌شوند. این مفاهیم اولین معقول ثانی فلسفی هستند که محصول مرحله اول انتزاع عقلی‌اند و از این‌رو بسیط بوده و بدیهی و بی‌نیاز از تعریف‌اند. این انتزاع‌های اولی در معقولات ثانی فلسفی، گاه با یکدیگر ترکیب شده و مفاهیم انتزاعی جدیدی را ایجاد می‌کنند که غیربدیهی‌اند. این سنخ معقولات ثانی که هویتی ترکیبی یافته و می‌توان آن را معقول ثالث و رابع و... نامید، با ارجاع با مفاهیم انتزاعی سطح اول تعریف می‌شوند (مصباح‌یزدی و فیاضی، ۱۳۹۵، ص ۲-۵۳). تعاریف اصطلاحی در علوم انسانی و علوم اجتماعی غالباً از این سنخ هستند.

علامه مصباح‌یزدی، با بهره‌برداری از دستگاه اعتباریات علامه طباطبایی، تبیین عمیق و عملیاتی‌تری از ویژگی‌های هستی‌شناختی «نهادهای اجتماعی» ارائه می‌دهند. نهادهای اجتماعی ذیل «مفاهیم اعتباری مابعدالاجتماع در مقام عمل» قرار می‌گیرند. شیوه انتزاع این مفاهیم در ضمن مقایسه با مفاهیم ماهوی و هدف‌غایی آنها و توسعه حد و حکم مفاهیم ماهوی و غایت آن به مفاهیم اعتباری و غایت عقلایی اعتبار آن است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۳۰). با توجه به تحلیل هستی‌شناختی یادشده، برخی مختصات نهادهای اجتماعی به‌قرار ذیل است:

- از «مفاهیم اعتباری» است؛ در نتیجه، انتظار تعریف حدی و رسمی از این مفاهیم بی‌مورد است. ضمن آنکه ضرورت دوری نبودن تعریف نیز منتفی است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۲۸؛ طباطبایی و مطهری، ۱۳۹۰، ج ۲، مقاله ششم).
- از «مفاهیم اعتباری مابعدالاجتماع» است؛ در نتیجه، شکل‌گیری این مفاهیم براساس غایات عقلایی در ارتباط با دیگر انسان‌ها است. وجود همپوشانی در این مفاهیم غیرعقلایی نیست و انتظار ارائه تعریف جامع و مانع از آن بی‌جاست.^۱
- از «مفاهیم اعتباری مابعدالاجتماع در مقام عمل» است؛ در نتیجه، این مفاهیم ناظر بر مقام عمل شکل می‌گیرد و در بردارنده گزاره‌های دستوری و عملی است. گزاره‌های صرف نظری و انتزاعی که معیارهای عملیاتی و قابل‌ارزیابی و سنجش نسبت به غایات عقلایی و ارتباطی و عملی نداشته باشند، باعث لغویت این‌گونه مفاهیم خواهد شد.^۲
- از «مفاهیم اعتباری مابعدالاجتماع در مقام عمل و غالباً ناظر بر جامعه مدرن» است؛ در نتیجه، پیچیدگی‌ها و مختصات خاص جوامع مدرن باعث می‌شود که مفاهیم اعتباری مابعدالاجتماع نیز متناسب با جامعه مدرن خصوصیت‌های خاص انضمامی متناسب با همان جامعه به خود بگیرد.
- از «مفاهیم اعتباری مابعدالاجتماع در مقام عمل و ناظر بر نهادی خاص از جامعه مدرن که عموماً به‌وسیله مفاهیم اصطلاحی پردازش می‌شوند»؛ در نتیجه، در بسیاری موارد انتظار تعریف قابل‌فهم برای عموم و به‌عبارتی تعریف اجلی و اعرف از این مفاهیم بی‌مورد است.
- مفاهیم اعتباری مابعدالاجتماع و در مقام عمل، عموماً به‌وسیله عرف عمومی و عقلای جامعه یا به‌عبارتی «دانش عامیانه»^۳ صورت‌بندی و «تعریف مفهومی»^۴ می‌شوند. در جوامع مدرن و همپا با پیچیدگی‌های جامعه مدرن، رشته‌های تخصصی وظیفه پردازش و دقیق‌سازی این مفاهیم را به عهده گرفتند. در دانش‌های تخصصی اگرچه از همان مفاهیم عامیانه استفاده می‌شود، ولی قیود و شروطی به آنها اضافه می‌شود و «تعریف اصطلاحی»^۵ می‌شوند. این مفاهیم اصطلاحی را می‌توان

۱. امکان تعریف صوری و قراردادی به‌شکلی که با مصادیق مدنظر تحدید شود، امکان اجمالی برای تعریف جامع و مانع را ایجاد می‌کند؛ ولی این تعاریف تبیینی نیست و از اهداف تبیینی علم فاصله می‌گیرد.

۲. نقطه قوت اصلی دستگاه اعتباریات علامه طباطبایی برای سامان‌دهی علوم انسانی و اجتماعی براساس اهداف اسلامی، در همین نکته است.

3. Common Sense

4. Conceptual definition

5. Terminological definition

به تعبیری معقولات ثالث و رابع و... نامید که با مفاهیم عامیانه اعتباری، که عمدتاً معقولات ثانی فلسفی هستند، تفاوت‌های دقیق نظری و فرانظری دارند.^۱

اعتباری بودن، غایت عقلایی داشتن، ناظر بودن بر روابط و غایات اجتماعی، ناظر بودن به مقام عمل و تدبیر امور اجتماعی شاخص‌هایی هستند که پیوند بین ایده «تحلیل لایه‌ای مبانی معرفتی» و «جریان‌شناسی نهادهای اجتماعی» را ممکن می‌کند. شاخص‌های یادشده نشان می‌دهد نهادهای اجتماعی، همگی ریشه در «کنش» عقلایی انسان در سامان‌دهی روابط اجتماعی دارند. کنش‌های عقلایی ناگزیر در پیوند با بینش‌های عملی و نظری کنشگران اجتماعی است. انسجام بین این بینش‌ها و ارجاع آنها به مبانی عملی و نظری و معرفتی، مقیاس اصلی توصیف تحولی و ارزش‌مدارانه و انتقادی نهادهای اجتماعی و سنجش و ارزیابی آنهاست. این همان نگاه آسیب‌شناسانه و تحولی است که جریان‌شناسی نهادهای اجتماعی آن را دنبال می‌کند. الگوی نظری «تحلیل لایه‌ای مبانی معرفتی»، با تمرکز بر بُعد بینشی و مبانی معرفتی و بنیادی‌ترین اندیشه‌های مؤثر بر نهادهای اجتماعی، چارچوبی فراگیر و توسعه‌یاب، برای بررسی و رصد عوامل مؤثر بر نهادهای اجتماعی و آسیب‌شناسی و جریان‌شناسی آنها مهیا می‌کند.

۷. الگوی روشی جریان‌شناسی نهاد اجتماعی

با توجه به تبیین نظری که از نهادهای اجتماعی و ارتباط آن با کنش‌گری عقلانی شد، توجه به دو نکته برای طراحی الگوی روشی جریان‌شناختی نهادهای اجتماعی ضروری است. نکته اول، نهادهای اجتماعی شکل‌های متنوع و عمدتاً پیچیده‌ای از تعامل ساختارها و کنشگران در قلمرو عینی (مثل مکان) و قلمرو ذهنی (حیطه عمل) است. بنابراین، به تناسب کمیت و کیفیت پیچیدگی نهاد اجتماعی با ساختارها و کنشگران و قلمرو و به تناسب روابط با دیگر نهادهای اجتماعی، رویکرد جریان‌شناسانه نهاد اجتماعی نیز مستلزم بررسی دقیق این اجزاء و شیوه ارتباط آنها با یکدیگر است.

نکته دوم، نهادهای اجتماعی همگی مفاهیمی اعتباری هستند که در کنش عقلایی و ارتباطی انسان و معنادهی انسان‌ها ریشه دارد. این کنش‌های عقلایی و ارتباطی همگی معطوف به اهداف

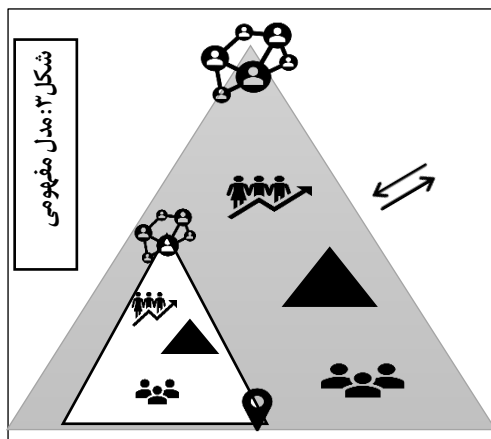
۱. تعاریف اصطلاحی عموماً در یک نظریه یا چارچوب نظری و در ارتباط با تعدادی از دیگر اصطلاحات علمی هویت معنایی می‌یابد. نظریه‌ها هم عموماً در پیوند با مبانی فرانظری مثل مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی و خداشناختی، مبانی هدف‌شناختی و ارزش‌شناختی شکل می‌گیرند. بنابراین، تعاریف اصطلاحی افزون‌براینکه قیود و شروطی را به شکل عامیانه مفهوم اضافه می‌کنند، با مختصات تئوریک و فراتئوریک نیز ارتباط گرفته و هویت معنایی خود را از آن کسب می‌کنند.

عقلایی است که نهاد یادشده براساس آن وجود و ساخت اعتباری و اجتماعی یافته و استمرار می‌یابد. بررسی کارکردها و آسیب‌های مترتب بر نهادهای اجتماعی نیز سرانجام با سنجش همین اهداف عقلایی و کنش عقلایی تصمیم‌سازان و اداره‌کنندگان این نهادها امکان‌پذیر است. بنابراین، بررسی بینش‌ها و مبانی مؤثر بر این کنش عقلایی برای آسیب‌شناسی نهادهای اجتماعی، اجتناب‌ناپذیر و به‌مثابه رکن اساسی است.

با توجه به این دو نکته کلیدی، سنخ‌شناسی نهاد اجتماعی گام اول برای بررسی جریان‌شناختی آن است. به‌عنوان مثال، «پژوهشکده حوزوی X» مرتبط با موضوع خانواده در شمار «سازمان» قرار می‌گیرد. سازمانی که از یک سو با نهاد خانواده و از سوی دیگر با نهادهای مرتبط با نهاد آموزش پیوند صریح دارد. افزون‌براین، پیوند آن با نهاد حکومت و دین نیز انکارشدنی نیست. ارتباط این نهاد سازمانی با نهادهای ارتباطی و مؤلفه‌های نهادی نیز متغیرهای گسترده‌ای را برای جریان‌شناسی این سازمان فراروی پژوهشگر قرار می‌دهد.

ازسوی دیگر، عملکرد سازمان‌ها عموماً تابع قواعد سلسله‌مراتبی است (شکل ۳). فهم ساختار، قلمرو، کنشگران و تصمیم‌سازان اصلی، اجزاء مختلف پژوهشکده X را تشکیل می‌دهند. فهم جریان‌شناسانه پژوهشکده نیز مستلزم نگاه تاریخی و تحولی به این اجزاست. شبیه حکومت که چهار یا پنج رکن اصلی برای آن می‌شمرند، سازمان‌ها نیز چیزی شبیه ارکان حکومت را دارا هستند: قلمرو، جمعیت، حاکمیت، ساختار حکومت و مکتب یا نظام اعتقاد-عمل.

نقطه اشتراک همه این ارکان و اجزای ذیل آنها این است که مبتنی بر کنش عقلانی و ارتباطی تأثیرگذاران و به‌ویژه راهبران اصلی آن سامان‌دهی می‌شود. براساس این، چارچوب روشی جریان‌شناسی «پژوهشکده X» را می‌توان براساس ارکان و اجزای اصلی سازمانی توصیف و



تحولات آن را با نگاه جریان‌شناسانه و با عینک مبانی و معارف عملی و نظری و معرفت‌شناختی رصد و ارزیابی نمود. برخی از محورهای اصلی پایش و رصد با نگاه جریان‌شناسانه به قرار ذیل است:
الف) توصیف جریان‌شناسانه قلمرو عینی و ذهنی (نماد مکان‌نما): قلمرو عینی شامل مکان و مختصات محل استقرار، معماری، شعبه‌ها. قلمرو ذهنی،

مثل حیطه تمرکز بر موضوع و شکل فعالیت‌ها. به‌عنوان مثال ساختمان اصلی پژوهشکده X به‌لحاظ هویت حوزوی آن در قم و شعبه فرعی آن برای ارتباط با قوای حاکمیتی و دانشگاه‌ها در تهران تأسیس شده است. ده‌ها هدف راهبردی در گزینش مکان و شیوه معماری و توسعه یا عدم توسعه و شیوه توسعه ساختمان مدنظر تصمیم‌سازان اصلی پژوهشکده X است. قلمرو ذهنی مثل قلمرو اختیارات و وظایف و فعالیت‌ها. به‌عنوان مثال، پژوهشکده قبلاً با عنوان پژوهشکده Y بر موضوع زن متمرکز بود. متعاقباً قلمرو موضوع را به زن و خانواده توسعه داد.

ب) توصیف جریان‌شناسانه ساختار و مؤلفه‌های ساختاری پژوهشکده X (نماد هرم در شکل ۳): سلسله‌مراتب سازمان، چارت سازمانی و اداری و پژوهشی، گروه‌های علمی، تولیدات و انتشارات بخش‌های مختلف ساختار سازمان‌هایی مثل پژوهشکده X را تشکیل می‌دهند. ساختار سازمانی عموماً تابع سیستم سلسله‌مراتبی است. باوجوداین، شکل سلسله‌مراتب حاکم در یک سازمان دلالت‌های فراوانی برای مباحث جریان‌شناسی دارد.

هویت ارتباطی ساختار یک سازمان با اشخاص و سازمان‌های زیرمجموعه یا خارج از سازمان در بررسی جریان‌شناسانه سازمان مهم ارزیابی می‌شود. افزون‌براین، نوع و کم‌وکیف چینش گروه‌های علمی، محصولات و تولیدات مختلف و شیوه ارتباط سازمان با دیگر سازمان‌ها براساس اصول و راهبردها و اهداف عقلایی پایه‌ریزی می‌شود.

ج) توصیف جریان‌شناسانه نظام اعتقاد و عمل: این بخش عموماً در اسناد بالادستی و اسناد ناظر بر پیشینه، اهداف و مأموریت‌ها، رهیافت‌ها، کلان فعالیت‌ها، چشم‌انداز، شرح وظایف و اختیارات، آیین‌نامه‌ها و امثال آن به نمایش گذاشته می‌شود. باوجوداین، در بسیاری از موارد نظام اعتقاد و عمل وابسته به شخص یا گروه خاص است (راهبران و تصمیم‌سازان اصلی) و در بسیاری از موارد تصریح نمی‌شود. این امر به شکل ساختار سلسله‌مراتبی در سازمان بستگی دارد که ممکن است از مسیر غیررسمی یا شخصی طی شود.

د) راهبران و تصمیم‌سازان اصلی (نماد رأس هرم و سلسله‌مراتب بدنه هرم): راهبران و تصمیم‌سازان اصلی معادل نقش حاکمیت در یک حکومت را ایفاء می‌کنند. این رکن، اصلی‌ترین بخش سازمان و محور اصلی تنظیم و هدایت سازمان و در حکم قوه عاقله سازمان است. به‌تبع بیشترین حساسیت جریان‌شناختی نیز متوجه این مؤلفه می‌شود. معنا و عقلانیت و کارکرد و ارتباط تمامی ارکان دیگر سازمان به راهبران و تصمیم‌سازان اصلی سازمان وابسته است (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۳، ص ۳۴۱).

ریاست و معاونت، اعضای هیئت‌امنا، اعضای هیئت‌ممیزی، اعضای هیئت‌علمی، رئیس و جانشین و مدیران گروه‌های علمی و... براساس شیوه مدل سلسله‌مراتبی می‌توانند در شمار راهبران و تصمیم‌سازان اصلی یا در شمار کنشگران مصرف‌کننده پژوهشکده باشند. ضمن آنکه ممکن است نقش راهبری و تصمیم‌سازی در یک یا چند نفر در سایه و خارج از چارچوب‌های متعارف سازمانی تعریف شود (هاشمی و غلامزاده، ۱۳۹۳؛ بلانچارد، ۱۳۸۰؛ رابینز، ۱۳۸۱؛ رضائیان، ۱۳۸۲؛ و ۱۳۸۸، ص ۱۸-۲۴؛ غلامزاده، ۱۳۹۰؛ قاسمی، ۱۳۹۱؛ کینیکی، ۱۳۸۶، ج ۲).
 ه) توصیف جریان‌شناسانه کنشگران مرتبط (نماد توده مردم): کنشگران مرتبط در حکم شهروندان و جمعیت یک حکومت هستند. این کنشگران شامل کارکنان اداری و علمی و پژوهشی و دانش‌پژوهان و پژوهشگران مرتبط و مصرف‌کنندگان محصولات پژوهشی پژوهشکده خواهند بود. این کنشگران بیشتر مصرف‌کننده سیاست‌ها و تصمیم‌های تصمیم‌سازان سازمان هستند.

۸. نتیجه

براساس آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که «کنش عقلایی انسان» شاه‌کلید اصلی برای پیوند ایده «تحلیل لایه‌ای مبانی معرفتی» با «جریان‌شناسی نهادهای اجتماعی» است. فهم و تبیین و تحلیل جامعه و اجزای جامعه با الگوی ساختار-عامل، یکی از رهیافت‌های شناخته شده و متأخر در علوم اجتماعی است. با قطع نظر از رویکردهای مختلفی که از این الگو ارائه شده است، نهادهای اجتماعی قاعدتاً در ذیل عوامل ساختاری جامعه قرار می‌گیرند. باوجوداین، رکن اصلی عوامل ساختاری سرانجام به عاملیت انسان برمی‌گردد.

تأثیر عاملیت انسانی از چند جهت در تولد و استمرار و ثبات نهادهای اجتماعی مؤثر است: نخست، از نظر اعتبار و انتزاع؛ دوم از نظر غایت عملی و کارکردهای فردی و اجتماعی که هدف اصلی از اعتبار و انتزاع است؛ سوم از نظر شیوه و کم‌وکیف استعمال و همراهی و ایجاد الگوی رفتاری و نهادینه‌شدن این مفاهیم اعتباری در جامعه. هر سه جهت یادشده، بهانه‌ای است تا نهادهای اجتماعی را به کنشگری اختیاری انسان ربط می‌دهد (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۲۶۵).
 کنش اختیاری انسان متأثر و برآیند قوای بینشی و گرایشی اوست. حکمت و تزکیه داعیه‌دار حفاظت از مرزهای بینشی و گرایشی انسان است. معارف و مبانی عملی و نظری و معرفت‌شناختی، لایه‌های حکیمانه برای حمایت از عقلانیت کنش اختیاری انسان در ابعاد مختلف است. کنشی که سرانجام خود را در نهادهای اجتماعی و سمت‌وسوی آن و کارکرد و کژکارگری آن نمایان می‌کند.

منابع

۱. ابراهیم‌پور، علی (۱۳۹۹). جریان‌شناسی به‌مثابه روش مطالعه راهبردی فرهنگ. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه باقرالعلوم (ع). دانشکده فرهنگ. علوم اجتماعی و رفتاری.
۲. ابن‌سینا (۱۳۷۰). تسع رسائل فی الحکمة و الطبیعیات. شرح مصطفی نورانی. قم: انتشارات مکتب اهل بیت (ع).
۳. ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۴۳۷ق). تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق. تحقیق سید حسین مؤمنی. قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴. اخوان‌الصفاء (۱۴۰۵). رسائل اخوان‌الصفاء و خلان‌الوفاء. قم: مکتب مکتب الاعلام الاسلامی.
۵. استراووس، آنسلم، و کوربین، جولیت (۱۳۸۵). اصول روش تحقیق کیفی: نظریه‌مبنایی رویه‌ها و شیوه‌ها، ترجمه بیوک محمدی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. بی، ارل (۱۳۷۹). درآمدی بر جامعه‌شناسی علمی انتقادی. ترجمه محمدحسین پناهی. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی (ره).
۷. بلانچارد، کنت، و هرسی، پال (۱۳۸۰). مدیریت رفتار سازمانی. ترجمه علی علاقه‌بند. تهران: امیرکبیر.
۸. پیکلز، جان (۱۴۰۰). پدیدارشناسی. علم و جغرافیا: فضازیستی و علوم انسانی. ترجمه فرهاد برنک و مهسا خوش‌سیما. اردبیل: انتشارات گونش نگار.
۹. توران، امداد (۱۳۹۴). جریان‌شناسی راویان روایات خلقت نوری اهل بیت (ع) در دو مدرسه کوفه و قم. کلام اهل بیت (ع) ۲ (۱)، ۶۷-۱۰۰.
۱۰. خرمداد، محمدباقر، و سرپرست سادات، سیدابراهیم (۱۳۹۲). جریان‌شناسی سیاسی به‌مثابه روش. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۵ (۲)، ۶۱-۹۰.
۱۱. خسروپناه، عبدالحسین (بی‌تا). جریان‌شناسی و بایسته‌های مفهومی و روشی. پایگاه اینترنتی تبیینی و تحلیلی جریان‌شناسی دیده‌بان.
۱۲. خوارزمی، محمد بن احمد (۱۳۶۲). مفاتیح العلوم. ترجمه حسین خدیوچم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (آموزش انقلاب اسلامی).
۱۳. رابینز، استیفن (۱۳۸۱). رفتار سازمانی، ترجمه علی پارسائیان. سید محمد اعرابی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۴. رضائیان، علی (۱۳۸۲). مبانی مدیریت رفتار سازمانی. تهران: سمت.
۱۵. رضائیان، علی (۱۳۸۸). مدیریت و کارآفرینی. تهران: سمت.

۱۶. روسک، جوزف، و وارن، رولند (۱۳۶۹). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی. ترجمه بهروز نبوی. تهران: نشر فروردین.
۱۷. طالقانی، سیدعلی (۱۳۸۲). ترمینولوژی جریان‌شناسی فرهنگی. نشریه حوزه، ۱۱۹.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، و مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). اصول فلسفه و روش رئالیسم. ج ۲، تهران: انتشارات صدرا.
۱۹. غلامزاده، داریوش (۱۳۹۰). رهبری. تهران: ترمه.
۲۰. غمامی، سیدمحمدعلی (بی‌تا). روش‌شناسی جریان‌شناسی. بولتن جریان‌شناسی و بایسته‌های مفهومی و روشی. پایگاه اینترنتی تبیینی و تحلیلی جریان‌شناسی دیده‌بان.
۲۱. قاسمی، بهروز (۱۳۹۱). مدیریت رفتار سازمانی. تهران: نشر سپاهان.
۲۲. کدخدایی، محمدرضا (۱۴۰۰). الگوی نظری جنگ شناختی در حوزه زن و خانواده. قم: انتشارات ققنوس.
۲۳. کینیکی، کرینتر (۱۳۸۶). مدیریت رفتار سازمانی. ترجمه علی‌اکبر فرهنگی. ج ۲، تهران: پویش.
۲۴. گنجی، عبدالله (۱۳۹۵). روش و نیازمندی‌های جریان‌شناسی در ایران. تهران: انتشارات خیرگزاری فارس.
۲۵. لویز، خوزه، و اسکات، جان (۱۳۹۱). ساختار اجتماعی. ترجمه یوسف صفاری. تهران: آشیان.
۲۶. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). حکیمان‌ترین حکومت. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام.
۲۷. مصباح‌یزدی، محمدتقی، و فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۵). هم‌اندیشی معرفت‌شناسی. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام.
۲۸. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). انسان‌شناسی در قرآن. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). به‌سوی خودسازی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام.
۲۹. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). در پرتو ولایت (گفتارها). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام.
۳۰. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ الف). آموزش فلسفه. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه‌السلام.
۳۱. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ ب). پند جاوید. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره).

۳۲. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ج). جامعه و تاریخ از نگاه قرآن. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.
۳۳. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲). حقوق و سیاست در قرآن. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.
۳۴. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱د). نظریه حقوقی اسلام. ج ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.
۳۵. مصباح‌یزدی، محمدتقی (بی تا). ثمره ۷۰ ساله؛ آشنایی با دوره مبانی اندیشه اسلامی براساس بیانات علامه مصباح‌یزدی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.
۳۶. مندراس، هانری (۱۳۸۴). مبانی جامعه‌شناسی. ترجمه باقر پرهام. تهران: امیرکبیر
۳۷. ناظمی اردکانی، مهدی، و شعبانی سارویی، رمضان (۱۳۹۲). طراحی مدل جریان‌شناسی فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران. مجله پاسداری فرهنگی انقلاب اسلامی. ش ۸: ۱۱۶-۸۵
۳۸. هاشمی، ریحانه، و غلامزاده، داریوش (۱۳۹۳). تأثیر سلسله‌مراتب بر سبک‌های رهبری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد تهران.
۳۹. هوسرل، ادموند (۱۳۸۶). ایده پدیده‌شناسی. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.